

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال هشتم، شماره بیستم، پاییز ۱۳۹۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۷

تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۵/۱۴

صفحات: ۱۹۳-۲۲۴

بررسی مقایسه‌ای سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی در ایران و ترکیه: مطالعه تطبیقی دوره رضا شاه و آتاتورک

حامد عمومی

دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه علوم سیاسی، ایران، تهران

چکیده

این مقاله قصد دارد تا با بررسی سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی رضاشاه در ایران و آتاتورک در ترکیه در جهت تقویت عرفی‌گرایی و ملی‌گرایی، نشان دهد که اقدامات صورت گرفته در دو کشور در چه مقولاتی بوده است. با توجه به مؤلفه‌های شخصیت دو رهبر، نگاه آنها به مذهب، جایگاه روحانیت در نظر آنان، توجه به مساله قضا، پوشش و آموزش و پرورش و... این تحقیق می‌کوشد با روش تطبیقی، شباهت‌ها و تفاوت‌های اقدامات انجام شده در ایران پس از مشروطیت و کودتای ۱۲۹۹ و ترکیه نوین پس از عثمانی و فروپاشی خلافت را در زمینه فرهنگ و جامعه مورد بررسی قرار دهد.

کلید واژگان

توسعه، سیاست‌های فرهنگی، سیاست‌های اجتماعی، عرفی‌گرایی، ملی‌گرایی، ایران، ترکیه، رضا شاه، آتاتورک.

مقدمه

یکی از مباحث مهم توسعه، بررسی تجربه کشورهای مختلف درباره برنامه‌ها و سیاست‌هایی است که برای نوسازی و توسعه خود اتخاذ نموده‌اند. حال اگر این بررسی به صورت مقایسه‌ای باشد، ضعف‌ها و قوت‌های این سیاست‌ها در کشورهای مورد مقایسه بیشتر نمایان می‌شود. از سوی دیگر، بسیاری از کشورها در دوره‌ای از حیات خود روند دولت-ملت‌سازی را طی کرده‌اند، چرا که پس از عهدنامه وستفالی، نظم رایج در جهان، نظم دولت-ملت‌ها بوده است. کشورهای غربی که اعضای امضا کننده این عهدنامه بوده‌اند، روند دولت-ملت‌سازی را در یک دوره بلند مدت و به صورت طبیعی طی کردند و سپس این نظم را به واسطه عهدنامه نامبرده، در دیگر نقاط جهان نیز، به ویژه با سیاست‌های استعماری خود، پراکنده نمودند. بر این اساس کشورهای دیگری، به ویژه کشورهای غیرغربی، به ناچار وارد فرآیند دولت-ملت‌سازی شده و مجبور شدند در مدت کوتاهی این روند را طی کنند و این امر امکان‌پذیر نبود، مگر با فشار از بالا به پایین یا به عبارتی دخالت دولت با برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری برای گذار جامعه از صورتبندی سنتی به مدرن و گاه این سیاست‌های توسعه‌ای به خشونت نیز می‌انجامید. از این میان، دو کشور ایران و ترکیه از جمله کشورهایی بودند که اصلاحات خود را برای این گذار، با این روش و فشار از بالا به پایین انجام دادند. ایران در دوره رضا شاه و ترکیه در دوره آتاتورک، این روند را طی کردند. بر این اساس، این مقاله تلاش می‌کند تا با روش مقایسه‌ای و نیز توصیفی-تاریخی، با تمرکز بر سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی در این دو کشور در دوره مذکور، به مقایسه این سیاست‌ها با یکدیگر بپردازد، با این هدف که از طریق مقایسه، ضعف‌ها و قوت‌های سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی رضا شاه و آتاتورک روشن‌تر شود و فرضیه آن این است که با توجه به شتاب کمتر آتاتورک نسبت به رضا شاه در اجرای سیاست‌های توسعه‌ای اجتماعی و فرهنگی، در ترکیه این سیاست‌ها، شکل نهادینه‌تری نسبت به ایران، پیدا کرد. از نظر سازمان مقاله، در مبانی نظری سه محور تعریف توسعه و نوسازی، تعریف توسعه اجتماعی و فرهنگی، و شیوه‌های توسعه و نوسازی وجود دارد. در بخش تاریخچه، نگاهی کلی به سیاست‌های رضاشاه در ایران و آتاتورک در ترکیه آمده است. سپس به مقایسه سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی رضا شاه و آتاتورک که در هفت زمینه عرفی‌گرایی، ملی‌گرایی، مذهب‌زدایی، حقوقی، آموزش و پرورش، پوشش و اسکان عشایر پرداخته شده و در نهایت نیز نتیجه‌گیری آمده است.

۱. مبانی نظری

الف. تعریف توسعه^۱ و نوسازی^۲

مایکل تودارو «در خصوص تعریف توسعه معتقد است، این مفهوم به معنای ارتقای مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر و یا انسانی‌تر است و باید سه هدف عمده را پیگیری و متحقق نماید که عبارتند از: (۱) تأمین نیازهای اساسی: کلیه مردم نیازهای اساسی معینی دارند که زندگی بدون آنها غیرممکن خواهد بود و آنها تداوم بخش زندگی انسان‌ها هستند. اینها شامل غذا، مسکن، بهداشت و امنیت می‌شوند. وقتی یکی از اینها وجود نداشته باشد و یا عرضه آن بسیار کم باشد، حالت عقب ماندگی مطلق پیش آید، (۲) اعتماد به نفس: دومین جز زندگی خوب، اعتماد به نفس (احساس شخصیت کردن، عزت نفس داشتن و آلت دست دیگران قرار نگرفتن) است، (۳) آزادی و توانایی انتخاب داشتن: منظور از آزادی، مواردی همچون رهایی از شرایط مادی از خودبیگانه کننده زندگی و آزادی از قیود اجتماعی انسان نسبت به طبیعت، جهل، بدبختی و نیز انسان‌های دیگر، نهادها و باورهای جزمی است. آزادی، دامنه انتخاب را برای جوامع و اعضای آن گسترش می‌دهد و محدودیت خارجی را در راه حصول پاره‌ای هدف‌های اجتماعی که ما آن را توسعه می‌نامیم، به حداقل می‌رساند.» (شیرزادی: ۱۳۸۶، ۱۴-۱۳) از نظر نیل اسملسر، توسعه، به ویژه «توسعه اقتصادی یکی از جنبه‌های تغییر اجتماعی است و به نظر او نوسازی ناظر بر این نکته است که تغییرات فنی، اقتصادی و بوم شناختی همه رشته‌هایی هستند که از درون کلیت جامعه و فرهنگ سر بر می‌کشند. در میان یک ملت در شرایط توسعه یافتن می‌توان شاهد تغییراتی در این قلمروها بود: در قلمرو سیاست، نظام‌های اقتدار قبیله‌ای و دهکده‌ای جای خود را به نظام‌های اخذ آرای عمومی، احزاب سیاسی، نمایندگی و دستگاه‌های اداری کشور می‌دهند؛ در قلمرو دین، جانشینی نظام‌های معتقدات دنیوی به جای دین‌های قدیمی آغاز می‌شود؛ در قلمرو خانواده، واحدهای وسیع خویشاوندی گسترده خود را از دست می‌دهند؛ از نظر طبقاتی، تحرک جغرافیایی و اجتماعی، نظام‌های ثابت سلسله مراتبی را سست می‌کند.» (از کیا و غفاری: ۱۳۸۴، ۹۲-۹۱) اما تنها توسعه به بعد اقتصادی محدود نمی‌شود و ابعاد دیگری از جمله اجتماعی و

^۱- Development

^۲- Modernization

فرهنگی را نیز در بر می‌گیرد.

ب. تعریف توسعه اجتماعی^۱ - فرهنگی^۲

توسعه اجتماعی - فرهنگی «به اعمال مجموعه سیاست‌هایی اطلاق می‌شود که موجب بهبود کیفی سطح زندگی عموم مردم در یکی جامعه می‌شود. به عبارت دیگر فرآیند جهت‌گیری، سیاست‌گذاری و ایجاد هماهنگی در برنامه‌هایی است که موجبات بهزیستی انسان را فراهم می‌آورد. بخش‌هایی نظیر آموزش و پرورش، بهداشت، تامین اجتماعی، مسکن، اشتغال، امنیت غذایی، دسترسی به اطلاعات و ارتباطات در زمره زمینه‌های مورد توجه توسعه اجتماعی هستند. برخی شاخص‌های توسعه اجتماعی عبارتند از: امید به زندگی، نرخ باسوادی، دسترسی به امکانات آموزشی در سطوح مختلف تحصیلی، دسترسی به آب سالم، دسترسی به خدمات اجتماعی و غیره.» (شیرزادی، ۱۳۸۶: ۲۳) یکی از ابعاد این توسعه، توسعه انسانی است «رویکرد مبتنی بر توسعه انسانی^۳ به توسعه که برای اولین بار به وسیله آمار تیاسن و محبوب الحق مطرح شد بیان می‌دارد که توسعه انسانی، فرایند گسترش آزادی‌های واقعی است که مردم از آن برخوردارند. این رویکردی، کلی و جامع است و نیازمند برطرف کردن عوامل عمده فقدان آزادی است که فقر و ظلم، فرصت‌های اقتصادی ضعیف از جمله محرومیت‌های اجتماعی، غفلت از ارائه تسهیلات عمومی را شامل می‌شود. از نظر آمار تیاسن «توسعه اصولاً به بهبود الگوی زندگی افراد مربوط می‌شود و تأکید می‌کند: «یک برداشت مناسب از توسعه به معنای فراتر رفتن توسعه از حیطة های افزایش ثروت و رشد تولید ناخالص ملی و سایر متغیرهای مربوط به درآمد است.» به این ترتیب باید بدون نادیده گرفتن اهمیت رشد اقتصادی به توسعه با دیدی فراتر نگریسته شود.» (تیاسن، ۱۳۸۵: ۱۸) البته در زمینه تغییراتی که توسعه در جامعه ایجاد می‌کند، «آهنگ توسعه احتمالاً، به همان میزان مهم است که سطح توسعه. اثر آن نیز در جهت عکس عمل می‌کند: یعنی توسعه سریع، تنش‌ها را افزون می‌کند و توسعه کند آنها را کاهش می‌دهد. بدین معنی که پیشرفت فنی، تضادها را شدت

¹ - Social Development

² - Cultural Development

³ - Human Development

می‌بخشد» (دوورژه: ۱۳۷۶، ۱۰۴-۱۰۳) و جامعه و فرهنگ را دستخوش دگرگونی می‌نماید.

پ. شیوه‌های توسعه و نوسازی

توسعه و نوسازی برای گذار جوامع سنتی^۱ به جوامع مدرن^۲ دارای شیوه‌های اجرایی سه گانه‌ای است که عبارتند از: شیوه دموکراتیک و سرمایه‌دارانه، شیوه محافظه‌کارانه و شیوه کمونیستی. از این میان آنچه در این مقاله مد نظر است، شیوه محافظه‌کارانه می‌باشد. «در این شیوه، بورژوازی مجبور بود به علت ضعف‌های درونی خود با طبقه زمیندار ائتلاف کند. ... در نتیجه ائتلاف مزبور، تغییرات اجتماعی و اقتصادی ناگهانی و سریعی صورت می‌گیرد» (شیرزادی، ۱۳۸۶: ۲۸) و اصلاحات از بالا انجام می‌شود. این شیوه از جمله تفکرات اولیه نوسازی قرار می‌گیرد و به لحاظ روند، تفکرات اولیه توسعه «به میزان قابل توجهی تعمیم‌دهنده و همگون ساز به شمار می‌آیند، در حالی که روندهای بعدی خیلی متنوع‌تر شدند.» (قوام، ۱۳۸۹: ۲۱۸) در مطالعات اولیه توسعه و نوسازی که تجویزی بودند، همگون‌سازی گاه با فشار دولت از بالا به پایین تجویز شده است. شیوه محافظه‌کارانه با عنوان دیکتاتوری توسعه نیز نامبردار شده است. در این شیوه، «توسعه و نوسازی به شیوه مدرنیسم غربی، قانون‌گرایی و مردم‌گرایی انجام می‌شود. در این شیوه بر اقتدارگرایی، اصلاحات از بالا، عقلانیت مدرنیستی، ملی‌گرایی، مرکزیت سیاسی، مدرنیسم فرهنگی، عرفی‌گرایی و توسعه صنعتی تاکید می‌شود. دولت مطلقه در پی آن است تا جامعه و اقتصاد را از صورتبندی سنتی و ماقبل سرمایه‌دارانه به صورتبندی مدرن و سرمایه‌دارانه عبور دهد و از این حیث، برخی کارویژه‌های زیربنایی در حوزه نوسازی اقتصادی و اجتماعی را به عمل می‌آورد. دیکتاتوری توسعه در قالب مدرنیسم مطلقه با خصلت عقل‌گرایانه، اقتدارگرایانه و به‌هنگام‌سازانه خود، آسیب‌های عمده‌ای به گروه‌ها و فرهنگ جامعه سنتی وارد می‌کند. در این شیوه، سنت، مذهب، قویت‌ها، عشایر و گروه‌های سنتی می‌بایست به عنوان اغیار از عرصه قدرت اخراج شوند. اجرای این گونه سیاست نوسازی و توسعه، نیازمند تمرکز ابزارها و منابع قدرت سیاسی در دست دولت مطلقه است و از سوی دیگر چنین تمرکز قدرتی موجب انقیاد نیروهای اجتماعی و سیاسی می‌شود.» (بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۸)

^۱- Traditional Society

^۲- Modern Society

۲. تاریخچه: نگاهی به سیاست‌های رضاشاه در ایران و آتاتورک در ترکیه

الف. نگاهی به سیاست‌های رضاشاه

در خلال تمام دورانی که رضا شاه به عنوان پادشاه در ایران حکومت می‌کرد (۱۳۲۰-۱۳۰۴) و حتی پیش از آن در دوره‌ای که از سال ۱۲۹۹ طی یک کودتا عنوان سردار سپه را به دست آورده بود به لحاظ اهداف توسعه‌ای «در پی دستیابی به پیشرفت‌های مادی غرب بود. ... وی بارها اظهار داشته بود: در اینجا کار خواهیم کرد و آن را مانند اروپا خواهیم ساخت. هدف او آن بود که ابزاری در ایران به وجود آورد که این توانایی را به مردم آن دهد که در شرایطی برابر با هر یک از ملل اروپایی قرار گیرند. این اصل ظاهراً انگیزه اصلی کلیه تغییرات اجتماعی-فرهنگی و اقدامات توسعه‌ای صنعتی که از وجوه مشخصه دوران وی می‌باشد، بود.» (زرگر، ۱۳۷۲: ۱۳۰) بنابراین «رضاشاه با کسب قدرت بلامنازع سیاسی، اقداماتی اجتماعی و فرهنگی خود را آغاز کرد. با اینکه وی هرگز طرح قاعده‌مندی برای نوسازی یا مدرنیزاسیون کشور ارائه نداد- تز عمده‌ای نوشت، سخنرانی مهمی ایراد نکرد، و وصیتی از خود به‌جا نهد- ولی اقدامات وی نشان می‌دهد که وی خواهان ایرانی بود که از یکسو رها از نفوذ بیگانگان، شورش عشایر و اختلافات قومی باشد و از سوی دیگر دارای مؤسسات آموزشی به سبک اروپا، زنان متجدد و شاغل در خارج از خانه، ساختار اقتصادی نوین با کارخانجات دولتی، شبکه‌های ارتباطی و بانک‌های سرمایه‌گذار باشد و هدف بلند مدت او بازسازی ایران طبق تصویر غرب بود. وسیله وی برای نیل به این هدف نهایی، عرفی‌گرایی، تقویت ملی‌گرایی، توسعه آموزشی و سرمایه‌داری دولتی بود.» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۲۸-۱۲۷) بر اساس عملکرد وی می‌توان بیان داشت که «دولت رضاشاه نخستین دولت مدرن مطلقه در ایران بود و مهمترین ویژگی آن تمرکز و انحصار در منابع و ابزارهای قدرت دولتی، تمرکز اداره جامعه در دست دولت متمرکز، پیدایش ارتش جدید و تاکید بر کارگزاری ملی بوده است» (بشیریه، ۱۳۷۸: ۶۹) در این میان ایجاد ارتش نوینی چون ارتش‌های اروپایی مهمترین ابزار وی بود، چرا که «تمرکز قدرت، وحدت ملی، انجام اقدامات و ایجاد نظام دیوانسالاری مدرن، همگی نیازمند استقرار ارتش جدید بودند.» (بشیریه، ۱۳۸۰: ۶۴) با این همه «رضا شاه در نظر داشت که به زغم خود مواردی را که باعث «سرافکندگی» کشور تلقی می‌کرد از میان بردارد، بدون آنکه اصولاً برایش این موضوع مطرح باشد که آیا کل اهالی کشور نیز از این امر منتفع می‌شوند یا دچار آسیب و زیان می‌گردند. بر این اساس بود که

حوایح ابتدایی کشور که توسعه کشاورزی و آموزش و پرورش و بهبود شرایط زندگانی و ایجاد و استقرار همراه با تأمل عادات سیاسی و اجتماعی ای بود که به ثبات کشور اساس می بخشیدند، از نظر افتادند، برای مثال، وی هیچگاه یک حزب سیاسی تشکیل نداد و یا با حزبی همراه نشد که از آن به عنوان اهرمی برای قدرت و اصلاح استفاده کند... و هنگامی که وی از صحنه ناپدید گشت، اغتشاش و خرابی کشور را دربرگرفت و ماهیت سطحی تحولات ایران، توخالی بودن اقدامات و پیچیدگی فزونی یافته، مسائل اجتماعی و سیاسی و فکری کشور عیان شد.» (زرگر، پیشین، ۱۳۷۲: ۱۳۵)

ب. نگاهی به سیاست‌های آتاتورک

در سال ۱۳۰۲ حوادث مهمی در کشور همسایه ایران، ترکیه رخ داد که اثرات آن در ایران هم تأثیرگذار بود. «با اینکه انگلستان، نهایت سعی خود را در حفظ و نگهداری امپراطوری محض عثمانی به عمل می آورد، ... ولی قیام ژنرال مصطفی کمال پاشا، باعث شد که قاطبه مردم آن کشور از وی طرفداری نمایند. مجلس کبیر ترکیه که در آنکارا پایتخت جدید آن کشور تشکیل شده بود در سپتامبر ۱۹۲۲ وحیدالدین را از سلطنت خلع کرد و پس از چندی دولت جدید ترکیه متوجه شد عبدالمجید پسرعموی سلطان سابق که به عنوان خلیفه مسلمین منصوب شده بود به کمک بیگانگان دست به تحریکاتی زده و قصد بازگشت به سلطنت را دارد لذا در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ (۷ آبان ۱۳۰۲) بساط خلافت را هم برچید و تأسیس جمهوری ترکیه را اعلام نمود.» (مهدوی، ۱۳۶۹: ۳۸۰) مصطفی کمال (آتاتورک) در نطق افتتاحیه اول مارس ۱۹۲۴ در مجلس الغای خلافت، «وحدت آموزش، اصلاح قوانین دادگستری و الغای وزارت شرعیات و اوقاف را مطرح ساخت. این اقدام در حقیقت انقلابی بود که به طور کلی شکل جامعه را دگرگون ساخت.» (اولوغ ایگدمیر و دیگران، ۱۳۴۸: ۱۳۷) آتاتورک در مسیر عرفییزه کردن ترکیه ابزارهای متفاوتی را به کار گرفت تا بتواند در این مهم موفق شود. شکی نمی‌توان داشت که آتاتورک هم دیکتاتور بود. در این دیکتاتوری توسعه «او پس از ۱۹۲۸، رفته‌رفته هم خود را صرف «عملیات بزرگ مدرن‌سازی» کرد، اما با نصب و عزل اعضای مجلس و هیئت وزیران به میل خودش (و گاهی بدون اطلاع نخست وزیر) تسلط خود را تا حد زیادی حفظ کرد. با این وجود آتاتورک نهادهای سیاسی - مجلس ملی، حزب - را به اندازه کافی به خودشان واگذاشت تا بتوانند هویت استوار خود را

شکل بدهند. این امر به رژیمش اجازه داد تا آن حد نهادینه شود که پس از مرگ او بتواند بدون دشواری‌های اساسی به بقای خود ادامه دهد.» (اتابکی، ۱۳۸۵: ۱۹) از این رو می‌توان گفت که «کمال آتاتورک، برخلاف بسیاری دیگر از اصلاح‌گران، به خوبی آگاه بود که صرفاً روبنایی از مدرنیزاسیون بی‌ارزش است و اگر قرار است ترکیه جای خود را در جهان باز کند، تغییراتی بنیادی در تمامی ساختار یا شالوده جامعه و فرهنگ آن ضرورت دارد. «انقلاب کمالیستی، زندگی و اندیشه جدیدی را به مردم ترک بخشید و اعتماد و احترام به نفس را مجدداً در آنها برقرار کرد و آنها را با استحکام در راهی قرار داد که نه تنها حاوی استقلال بود بلکه ارزش گرانبهاتری را نیز شامل می‌شد، آزادی.» (لوئیس، ۱۳۷۲: ۴۱۰-۴۰۹) آتاتورک اصول شش‌گانه‌ای را مطرح کرد که عبارت بودند از: «جمهوری‌خواهی، عرفی‌گرایی، ملی‌گرایی، مردم‌گرایی، دولتمسالاری و انقلابی‌گری، اما در واقع این جمهوری‌خواهی بود که مصطفی کمال، آن را در کارزار طولانی خود برای تغییرات سیاسی و اجتماعی سنگ بنا قرار داد.» (اتابکی، پیشین، ۱۳۸۵: ۶۷)

در مقام مقایسه، «به دست گرفتن قدرت سیاسی از سوی مصطفی کمال در ترکیه و رضاشاه در ایران گام تازه یا در فرایند تجدیدآمرانه در دو کشور همسایه بود. هم ترکیه و هم ایران گونه‌ای برنامه پایه اقدامات عرفی را به اجرا درآوردند، که در نتیجه آن ساختار سیاسی سنتی در هر دو کشور به نحو چشمگیری تغییر کرد. اما تا آنجا که به نمایندگی مردم مربوط می‌شد، نه در ترکیه و نه در ایران به طور کامل به اجرا درنیامد. در جمهوری ترکیه، مصطفی کمال تا هنگام مرگش در سال ۱۹۳۸ به عنوان رئیس جمهور بلامنازع در قدرت باقی ماند، در حالی که در ایران، رضاشاه پهلوی با اعمال حکومت خودسرانه تا زمان کناره‌گیری‌اش از سلطنت در سال ۱۳۲۰، رژیم اقتدارطلب خود را تحکیم کرد و به این ترتیب شکل حکومت، در فرهنگ سیاسی دموکراتیک قرار نگرفت که در آن فردیت و نمایندگی مردم رعایت شود.» (همان: ۸۸-۸۷) اگر چه «سفر به ترکیه تغییرات زیادی در رضاشاه ایجاد کرد و او تصور نمود کمال آتاتورک در همه امور به زور متوسل می‌شود، اما آتاتورک با او تفاوت داشت و به دلیل نفوذ در مردم و حالت انقلابی توانست توسعه کشور خود را به پیش برد.» (پسیان و معتضد، ۱۳۷۸: ۴۳۹) درست برعکس عملکرد آتاتورک در ترکیه، این رشد حکومت استبدادی بود که به تدریج رضاشاه را از پایگاه اجتماعی شهری اولیه‌اش دور کرد و او که تنها شیفته جنبه‌های فنی مدرن‌سازی شده بود،

هیچ جایی برای برخورداری جامعه یا حامیان خودش از کاربست خردورزی، استدلال انتقادی و فردگرایی باقی نگذاشت.» (اتابکی، پیشین: ۲۰)

۳. مقایسه سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی رضا شاه و آتاتورک

الف. سیاست‌های رضا شاه و آتاتورک در زمینه عرفی‌گرایی^۱

در تعقیب مدرن‌سازی، اصلاح و تغییر در ترکیه و ایران قرن بیستم، مناقشه اصلی بین دو اردوی اصلاح طلب و مخالفان محافظه کار آن‌ها بر سر حقوق و خودمختاری فردی و نمایندگی مردم به طور عام بود تا شکل حکومت به طور خاص. «هدف اصلاح طلبان از برپایی حکومت انتخابی، تأسیس پارلمان منتخب، یا هر شکلی از فرایند رسمی انتخاب افراد برای مقامات دولتی بود که در نهایت قوه اجرایی را مسئول و پاسخگو می ساخت... از سوی دیگر، مذهبیان در هر دو کشور از این نگران بودند که هر تغییر و اصلاحی نخستین گام به سوی ایجاد دولت عرفی باشد.

علاوه بر آن، گرچه در فقه اسلامی در خصوص ترجیح یک شکل حکومتی اجماعی وجود نداشت، روحانیون، عموماً شکل جمهوری حکومت را با عرفی‌گرایی یا حتی آتئیسم یکی می دانستند. با جابجایی تدریجی قدرت سیاسی چه در ترکیه و چه در ایران، که در آن‌ها تغییرات فراگیر با ویژگی‌های محسوس عرفی‌گرایی گریزناپذیر به نظر می رسید، موضوع شکل حکومت به دلمشغولی اکثریت در اردوی محافظه کاران تبدیل شد. روحانیون خود را در آستانه رویدادی حساس و سرنوشت‌ساز در تاریخ اسلام می‌دیدند، که در نتیجه آن فردی که «منشأ اقتدارش اراده ملت است» می‌توانست جای سلطان یا خلیفه را بگیرد. در جوامعی با سنت دیرپای حکومت خودسرانه، در واقع این خلیفه یا سلطان بود که به عنوان ظل الله از موهبت الهی حاکمیت برخوردار بود. بنابراین در این سنت، در مشروعیت قدرت فرمانروای موقتی می‌شد تردید داشت.» (همان: ۶۶-۶۵) در بررسی عرفی‌گرایی در ترکیه و ایران، معمولاً پذیرفته می‌شود که «تلاش‌های مصطفی کمال آتاتورک در جهت مدرن‌سازی و عرفی‌سازی به موازات تلاش‌های رضاشاه پهلوی در ایران بوده است. با وجود این، در خصوص دین، اقدامات آتاتورک فراگیرتر بود، چون او توانست اسلام را از شکل سنتی‌اش به درآورد و آن را تا حدی نوعی یکتاپرستی

^۱ - Secularism

خردباورانه کاهش دهد.» (Hass, 1946: 142) «در ایران پیشبرد اقدامات رضاشاه در این زمینه دشوارتر بود، چرا که روحانیون، برخلاف ترکیه، در زندگی سیاسی کشور نقش مهمی ایفا می‌کردند» (Ibid: 147) و این از آغاز جنبش مشروطه مشخص شده بود، بر خلاف ترکیه که روحانیون آن از مخالفان اصلی مشروطه به شمار می‌رفتند. در توجیه این استدلال می‌توان به موفقیت کمال آتاتورک در پایان دادن به سلطنت- خلافت و برقراری جمهوری از یک سو، و ناکامی رضاشاه در تلاش برای برقراری جمهوری در کنار براندازی حکومت قاجار از سوی دیگر اشاره کرد. در هر صورت رضاشاه و آتاتورک در مسیر عرفی نمودن جامعه گام‌های محکمی را برداشتند که البته با موانعی هم مواجه بودند. عرفی‌گرایی به همراه ملی‌گرایی، که در بخش بعد بررسی می‌شود، هر دو به عنوان پایه‌ای برای دیگر سیاست‌های توسعه فرهنگی- اجتماعی در دو کشور به شمار می‌روند.

ب. سیاست‌های رضا شاه و آتاتورک در زمینه ملی‌گرایی^۱

ایدئولوژی ملی‌گرایی در جوامع اسلامی با قرار گرفتن در بافت غیر غربی، از همان ابتدا دچار تناقض بود. «زیرا از یک سو بر مبنای آموزه‌های غربی و شرق‌شناسانه مبتنی بود که بر تحقیر شرق، جوامع اسلامی، سنت و فرهنگ غیرغربی قرار داشت و از سوی دیگر، درصدد بود تا به آموزه‌ای برای ارتقای فرهنگ، سنت، خودباوری و خودشیفتگی جوامع غیرغربی در مقابل هجوم غرب تبدیل شود. این تناقض مشکلات زیادی را برای ملی‌گرایی به وجود می‌آورد؛ به گونه‌ای که برای رفع این تناقض عده‌ای مدعی شدند که ایده‌های غربی مدرن در واقع ریشه در سنت و فرهنگ ایرانی دارد و عده‌ای دیگر در صدد برآمدند تا با بومی کردن واژه‌ها و مفاهیم مدرن، این تناقض را رفع کنند. با این حال، در دوره رضاشاه، ملی‌گرایی به عنوان ایده‌ای ایدئولوژی گونه برای دولت- ملت‌سازی به کار گرفته شده است.» (صادقی، ۱۳۸۴: ۱۳۱-۱۳۰) اگر تجدد (مدرن‌سازی) هدف رضاشاه و تمرکزگرایی^۲ روش او بود، «ملی‌گرایی ایدئولوژی یا مرامی بود که هر دو را مشروعیت می‌بخشید. ناشکیبایی آشکار رضاشاه برای رساندن ایران به سطح کشورهای پیشرفته، بیزاری غریزی او نسبت به گرایش‌های مرکزگرایانه در ایران و

^۱- Nationalism

^۲- Centralism

دل‌بستگی شدید میهن پرستانه او به تاریخ باستانی و افتخارات و شکوه گذشته، باعث شده بود که احساسات ملی‌گرایانه هیچگاه سیاست آموزشی ایران در دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ را ترک نگوید... سیاست آموزشی رضاشاه بر «خدا»، «شاه» و «میهن» تاکید می‌ورزید و هرگز از ستایش فضایل اطاعت مدنی، انضباط و اخلاق پر شده بود... تمرکزگرایی و گرایش به ملی‌گرایی به تقویت ملت‌علیه نفوذ خارجی انجامیدند، گرایشی که در آن زمان بی‌شبهت به بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی نبود. برای نمونه یک جنبه از شور ملی‌گرایی مساله زبان بود که بر وضع مدارس خارجی اثر گذاشت. زبان آموزشی در مدارس خارجی فرانسوی بود یا در مدارس خارجی شهرستان‌ها غالباً ارمنی یا ترکی بود نه فارسی، اما در ۱۳۰۶ دولت فشار آورد تا مدارس که این مقررات را رعایت نمی‌کردند، تعطیل شوند.» (کرونین، ۱۳۸۳: ۲۰۴-۲۰۱)

ملی‌گرایی توسط آتاتورک تقویت شد چرا که نیاز بود عثمانیسم که «در اثر از دست دادن نواحی بزرگی از قلمرو امپراتوری عثمانی و سرباز زدن برخی از ملت‌های تحت حاکمیت آن به ویژه اعراب جهت تداوم حکومت چند ملیتی عثمانی در حال احتراز بود جای خود را به «ملی‌گرایی ترکی» دهد، ملی‌گرایی افراطی ترک که پس از مشروطه از طریق نظام آموزشی جدید، سازمان‌های مختلف اداری و ترک‌های جوان ترویج می‌شد سعی بر فائق آمدن بر احساس شکست و حقارتی داشت که سال‌ها بر ترک‌ها تحمیل شده بود، داشت. این وضعیت ملی‌گرایی ترکی را به سوی مبالغه و غلو در ارتباط با ریشه‌های هویتی خود سوق داد» (حیدرزاده نایینی، ۱۳۸۰: ۶۸) و اندیشه‌های آتاتورک را نیز بر گرد این باور مبالغه‌آمیز شکل داد، تا اندازه‌ای که ملی‌گرایی به یکی از مهمترین مولفه‌های وی در اداره جامعه و کشور تبدیل شد. برای نمونه در ترکیه نیز مبارزه آتاتورک برای تقویت زبان ترکی، مقارن بود با تقویت زبان فارسی در ایران، در این زمان «ترکیه نیز می‌خواست زبان ترکی یگانه زبان آموزشی کشور باشد. یگانه‌سازی زبان ترکی در ترکیه نیز با شرایط تقریباً مشابهی دنبال شد. به طوری که نه تنها در زمینه آموزش و پرورش بلکه حتی در امور مذهبی مثل نماز، قرآن، اذان و... این یگانه‌سازی پیگیری شد.» (کرونین، پیشین: ۲۰۴) بر این اساس، در ترکیه نیز سیاست ملی‌گرایی یا به عبارت بهتر ترویج پان‌ترکیسم تبدیل به یک ایدئولوژی شد.

در مقام مقایسه، «ملی‌گرایی رضاشاه به ملی‌گرایی آتاتورک شباهت زیادی داشت، چرا که این دو

رژیم در بسیاری جهات در این زمینه همانند بودند. رضاشاه عمیقاً دیکتاتوری توسعه در ترکیه را تحسین می کرد و بسیاری از اقدامات اجتماعی انجام شده در ترکیه، به ویژه در زمینه ملی‌گرایی، را عیناً در ایران پیاده می‌نمود.» (کاتم، ۱۳۷۱: ۶۱)

پ. سیاست‌های رضا شاه و آتاتورک در زمینه مذهب‌زدایی

۱) سیاست‌های رضا شاه در زمینه مذهب‌زدایی

یکی از راه‌هایی که جامعه ایران را در این دوره به سمت عرفی‌گرایی برد، اقدامات ضد‌مذهبی و نفی روحانیت از جامعه توسط رضا شاه بود. وی برای طی سریع این مسیر، سعی کرد که جایگاه روحانیت را در جامعه تضعیف کند. اما اولین مقابله روحانیت با رضا شاه بر سر همان مساله عرفی‌گرایی در چارچوب تاسیس جمهوری روی داد و البته واکنش روحانیت در ایران در اثر مشاهده آنچه بود که در ترکیه در اثر الغای خلافت روی داده بود. روحانیت متوجه شد که رواج قانون مدنی در ترکیه نتیجه نهایی رشته حوادث و حرکت‌هایی در آن جا بود که با جدایی سلطنت از خلافت آغاز شده بود و حذف سلطنت را از پی داشت و اینک شاهد الغای خلافت و جدا شدن دین از دولت بود ... علمای طراز اول برای نشان دادن ناخرسندی خود، از متحد سنتی خود، بازار، کمک گرفتند.» (بهار، ۱۳۶۳: ۵۴) از نظر روحانیت شیعه عدم مطابقت سیاست‌های روزمره با فقه اسلامی قابل اغماض نبود. اتحاد جبهه روحانیت و بازار و اعتراض‌های آنها به جمهوری‌خواهی منجر به عقب‌نشینی رضاشاه از این امر شد، در نتیجه، جنبش جمهوری‌خواهی، به دست ائتلاف روحانیت و بازار عقیم گذاشته شد. البته این مسائل در زمانی روی داد که رضاشاه قدرت مطلقه خود را به دست نیاورده بود. اما، بعدها می‌توان دید که رضاشاه با به‌کارگیری سیاست‌های ضربتی خود اقداماتی را علیه روحانیت انجام داد که نشان دهنده پیش‌بینی درست نهاد روحانیت برای مخالفت با جمهوری‌خواهی داشت. در این دوره با حاکمیت تفکر عرفی‌گرایی تز جدایی دین از سیاست عملی شد و روحانیون از شریک بودن در اموری که سالیان متمادی در حکومت‌ها با فراز و نشیب‌هایی از آن برخوردار بودند به کلی کنار گذاشته شدند. در اجرای چنین اهدافی، از آنجا که بیشترین ضربات فرهنگی بر پیکر دین و آیین و شعائر مذهبی و اخلاقیات مردم وارد می‌آمد، بدیهی بود که از طرف روحانیون به عنوان جدیدترین مخالفان مطرح شوند. «به طور کلی، استراتژی تهاجم به

روحانیت و نیروهای مذهبی را در عصر رضاشاه می‌توان در چند محور زیر خلاصه کرد: الف) خشونت توأم با قتل، تبعید و حبس علمای مبارز و مقتدر و مورد قبول عامه، ب) کوتاه کردن دست آنان از اوقاف و امور قضایی، با تغییر و تحول در امور قضایی، پ) محدود کردن آنان از طریق اجرای قانون هم‌شکل کردن لباس و امتحان گرفتن به منظور اخذ جواز عمامه، ت) تحت پوشش قرار دادن بخشی از روحانیون، طی برنامه بلند مدت در دانشکده معقول و منقول، ث) تربیت روحانیون درباری و دولتی به وسیله برنامه کوتاه مدت موسسه وعظ و خطابه، ج) سلب پشتوانه مردمی روحانیت از طریق برنامه‌های متعددی چون کشف حجاب، قدغن کردن عزاداری‌ها، ایجاد سازمان پرورش افکار، تبلیغات مطبوعاتی و رادیویی، و چ) تحقیر روحانیت از طریق تبلیغات مخرب و حمایت از جریان‌های انحرافی مذهبی. «(بی‌نا، ۱۳۷۹: ۹۹-۹۸)

اقداماتی که رضاشاه در جهت تضعیف روحانیت انجام داد اقدامات ضد مذهبی بود که می‌خواست این نهاد را تضعیف کند، چرا که سنت‌گرایی را در تضاد تجددگرایی می‌داشت. برای نمونه «الغای کاپیتولاسیون، از تغییراتی بود که در رابطه میان دین و دولت رخ داد و روحانیت را تضعیف نمود. چرا که قدرت‌های غربی اصرار داشتند در صورتی لغو کاپیتولاسیون را می‌پذیرند که ایران یک نظام قضایی به سبک غرب داشته باشد که تضمین کننده امنیت تبعه‌های غربی در دادگاه‌های ایران باشد. همچنین الغای کاپیتولاسیون به معنای پایان دادن به انحصار علما در سلطه بر محاکم قضایی در درون ایران بود. این پافشاری غربی‌ها در این که ایران باید دادگاه‌هایی به شیوه غربی داشته باشد، با نظر خود رضاشاه نیز سازگار بود که عقیده داشت نهادهای غربی را باید در ایران تقویت کرد. نظام دادگاهی جدید باعث می‌شد که روحانیون یکی از مهم‌ترین منابع درآمد و معاش خود از راه فعالیت قضایی را از دست بدهند. در عمل، این کار اسلام شیعی را به عنوان یک مذهب رسمی از صحنه قدرت دور کرد. این اقدام همراه با حمله دیگر پهلوی به شکل‌های سنتی زمین‌داری از جمله اوقاف مذهبی، امنیت مالی طبقه روحانی را تضعیف یافت. اما این تضعیف، زمینه را برای تقویت و بالا بردن حیثیت و اعتبار علما فراهم ساخت و هر قدر آنان بیشتر ثروت و قدرت خود را از دست دادند، نفوذشان در میان عامه مردم بیشتر شد... از آن جا که رژیم مسیر غرب‌گرایی را می‌پیمود، تماس خود با ایرانیان ساده و معمولی را از دست داد، بخش روزافزونی از مردم رفته‌رفته به این نتیجه رسیدند که روحانیت منبع جایگزین رهبری مشروع است... و

مبارزه رسمی حکومت با روحانیت سرانجام به افزایش محبوبیت روحانیون منجر شد.» (زیرینسکی، ۱۳۸۳: ۱۳۳-۱۳۴) اما حکومت همچنان بر سیاست‌های خود پای فشاری می‌کرد. «به دلیل ورود و گسترش فرهنگ غربی در کشور و به کارگیری مشی و سیاست‌های تجددگرایانه متکی به فرهنگ غرب، توسط سیاستمداران و روشنفکران دوره رضاشاه و نیز حمایت رژیم پهلوی از آنان و مشی دیکتاتورمابانه رضاشاه با مردم و جامعه مذهبی و نفی ارزش‌های دینی، زمینه تنش‌ها و بروز چالش‌هایی بین روحانیت، حوزه‌های علمیه و نیروهای مذهبی با رژیم رضا شاه فراهم آورد، تا جایی که آنان را به صحنه رویارویی مستقیم با تجددگرایی عصر وی کشاند.» (امینی، ۱۳۸۲: ۲۵۳)

۲) سیاست‌های آتاتورک در زمینه مذهب‌زدایی

آتاتورک برای بنیاد نهادن سیاسی یک جامعه نوین، ابتدا به اقدام در زمینه مذهب پرداخت. او «به خوبی می‌دانست، مهمترین مخالفان بالقوه او، گروه علما و روحانیون هستند که با نفوذ و اقتدار رسمی و غیر رسمی خود در میان مردم بزرگ‌ترین مانع در برابر اقدامات او می‌باشند. در راس سلسله مراتب روحانیت، خلیفه قرار داشت که با اعتبار و حیثیت فراوان خود، در طول قرن‌ها، به یک نهاد کاملاً جا افتاده بدل شده بود و با آنکه پس از حذف سلطنت، اختیارات رسمی چندانی نداشت، لیک از نفوذ و فرهمندی گسترده‌ای میان مردم و روحانیون برخوردار بود و می‌توانست در یک فرصت مناسب، وضع را به حال سابق بازگرداند. بنابراین، حذف خلافت از نظر کمال کاملاً ضروری و نخستین گام در جاده اقدامات بود. اما واژگونی خلافت و قطع نفوذ روحانیون، کار آسانی نبود ... و ابتدا باید نهاد سلطنت از میان برداشته می‌شد و وی تنها با اعمال زور، توانست سلطنت را ملغی کند.» (رایسون، ۲۵۳۶: ۸۳)

مرحله بعدی اقدامات آتاتورک در زمینه مذهب حذف خلافت بود. اما «حذف خلافت از حذف سلطنت نیز مشکل‌تر بود. خلافت با روح و ایمان مردم آمیخته بود و علی‌رغم تغییر و تحول و نوگرایی که در طول یک قرن پیوسته در جریان بود، هنوز احترام فوق‌العاده‌ای میان لایه‌های مردم داشت و حتی بسیاری از ملی‌گرایان و رهبران انقلاب مخالف چنین اقدامی بودند. از سوی دیگر، حکومت ملیون پس از لغو سلطنت، خود را متعهد به حفظ خلافت کرده بود.» (Ward and Dnkewaryt, 1961: 163) آتاتورک دریافت که از میان بردن خلافت امکان‌پذیر نیست مگر این‌که بهانه برای آن بیابید. فرار خلیفه وحیدالدین و پناهنده شدن وی به ناوگان بریتانیا، این فرصت مناسب را به وجود آورد. وی بلافاصله

لایحه عزل وحیدالدین از خلافت را به مجلس کبیر ملی تقدیم کرد. «لایحه‌ای که در همان روز (۳ مارس ۱۹۲۴) به تصویب رسید به موجب این قانون نه تنها خلافت از میان رفت، بلکه «وزارت اوقاف و امور دینی» منحل گردید، مقام شیخ الاسلام از میان رفت و محاکم شرعی و مدارس مذهبی بسته شد و در پی آن دفترخانه‌های شرعی که از روی موازین دینی امور را حل و صل می‌کردند برچیده شد و کم‌کم سازمان‌های اداری قضایی و آموزش کشور از جنبه‌های دینی خارج گردید. کمیسیون مأمور شد که قانون نامه نویسی را به جای قوانین اسلامی تنظیم کند. قوانین نوین بازرگانی، دریانوردی، جزایی و رویه‌های مدنی و جزایی تازه و یک نظام قضایی جدید در کشور پیاده شده به این ترتیب روحانیون به کارمندان دون پایه کشوری تبدیل شدند و مذهب و امور مربوط به آن به انحصار دولت درآمد و همه اقتدارات روحانیون از کنترل آنها خارج گشت. در ۱۰ آوریل ۱۹۲۸ نام اسلام از قانون اساسی کشور حذف گردید. نگارش و انتشار قرآن به زبان ترکی و همچنین قرائت آن در ۲۲ ژانویه ۱۹۳۳ به تصویب رسید و یک سال بعد از آن اذان و نماز به زبان ترکی خوانده شد. سپس از سوگندنامه‌های مندرج در قانون اساسی سوگند به «الله» حذف گردید و بجای آن سوگند به «شرافت» گنجانده شد، بدین سان آخرین نشان مذهب از صفحه قوانین ترکیه ناپدید گردید.» (Mehmet, 1990: 71-82) اقدامات اجتماعی آتاتورک که مستقیماً مذهب را هدف قرار داده بود، به صورت خلاصه عبارتند از:

الف) استفاده از فینه، عبا و عمامه و سایر لباسهای شرقی و مذهبی، ممنوع شد و به جای آن لباس غربی به صورت کلاه و کراوات معرفی گردید، ب) قانون مدنی جدید متخذ از قانون مدنی سوییس جایگزین بخش بسیار زیادی از قانون مدنی سابق که ملهم از شرع مقدس اسلامی بود، گردید. پ) دولت ترکیه رسماً یک دولت عرفی معرفی شد، ت) الفبای عربی منسوخ و الفبای لاتین جایگزین آن گردید. ث) تقویم میلادی جایگزین تقویم هجری شد، ج) روز یکشنبه به جای روز جمعه تعطیل اعلام شد، چ) خانقاه‌ها، تکایا و زاویه‌ها متعلق به اهل تصوف و همچنین کلیه زیارتگاههای مذهبی تعطیل گردید و عناوین مذهبی و استفاده از آن منسوخ شد و...» (حیدرزاده نایینی، پیشین، ۱۳۸۰: ۷۴-۷۱)

در مقام مقایسه، هدف از این تغییرات کاستن از نفوذ فرهنگ اسلامی و تضعیف قدرت سنت‌های حاکم بر جامعه بود. سیاست‌ها و اقدامات اعمال شده از طرف رضاشاه و آتاتورک منجر به مقاومت‌هایی نیز شد، اما مساله اینجا بود که به دلیل اینکه در ترکیه این اقدامات از طریق مجلس انجام می‌شد،

مشروعیت بستری یافت و نهادینه شد، اما در ایران این عمل با موفقیت همراه نبود و رضا شاه نتوانست اقدامات خود در زمینه مذهب‌زادگی را به سرانجام برساند.

ت. سیاست‌های رضا شاه و آتاتورک در زمینه حقوقی

یکی دیگر از مقولاتی که در اجتماع و فرهنگ دو کشور بر اثر سیاست‌های توسعه‌ای رضاشاه و آتاتورک تاثیرگذار بود، اقدامات حقوقی بود که این دو به انجام رساندند.

۱) سیاست‌های رضا شاه در زمینه حقوقی

رضا شاه در مسیر سیاست‌های خود برای رسیدن به یک جامعه عرفی اقداماتی را در جهت اصلاح حقوقی و قضایی انجام داد. در واقع «یکی از مهم‌ترین جنبه‌های حمله وی به قدرت روحانیت، اقدام او برای تصویب و اجرای یک نظام قضایی غیرمذهبی بدون مشارکت روحانیون بود. این اقدام عمدتاً با راهنمایی علی اکبر داور، وزیر دادگستری انجام گرفت که در دانشگاه ژنو در رشته حقوق تحصیل کرده بود. این اقدامات در قیاس با بقیه اقدامات اجباری سریع رضاشاه در مسیر غربی کردن ایران، نسبتاً با کندی و به تدریج انجام گرفت. سه مجموعه قوانین جداگانه مبتنی بر الگوهای غربی به مجلس پیشنهاد و تصویب شدند: در ۱۳۰۴ قانون تجارت، در ۱۳۰۵ قانون جزا، و در ۱۳۰۷ قانون مدنی. تدوین قانون مدنی که آن را «غیرمذهبی کردن شریعت» می‌دانند، مشکل‌تر از دیگر تغییرات حقوقی بود. شکل نهایی این قانون در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۷، یعنی دو روز پیش از الغای رسمی قراردادهای کاپیتولاسیون، به تصویب مجلس رسید. در تئوری یک نظام جدید دادگاه‌های غیرشرعی برای به اجرا گذاشتن این قوانین تازه ایجاد شد. اما در عمل تا مدتی امور قضایی هنوز کماکان در اختیار روحانیون بود. اما حمله حکومت به روحانیون ادامه یافت. در این چارچوب مدرس در مهرماه ۱۳۰۷ بازداشت و به خراسان تبعید شد. در اردیبهشت ۱۳۱۱ نیز محضرهای شرعی از حق ثبت اسناد ممنوع شدند و بدین ترتیب روحانیون از درآمد خود از طریق محضرداری محروم گشتند. در دی ماه ۱۳۱۵ مقرراتی وضع شد که طبق آن همه قضات چه «فارغ التحصیلان دانشکده حقوق تهران یا یک دانشگاه خارجی ... [و چه دیگران] ملزم بودند امتحانات مخصوصی را بگذرانند» و روحانیون دیگر اجازه نداشتند در دادگاه‌های غیرمذهبی به کار پردازند و در ۱۳۱۶... بقیه محاکم شرعی کارشان به رسیدگی به احوال شخصیه محدود شد.» (Banani,

ترتیب زمانی رویدادهای فوق آشکار را نشان می‌دهد که فرایند برچیده شدن بساط قدرت روحانیت توسط دولت پیش از الغای کاپیتولاسیون شروع شد. در این شرایط چنین به نظر می‌رسد که «رضاشاه، نظیر ماجرای قتل سرگرد رابرت ایمبری کنسول آمریکا در تهران، از حربه لغو کاپیتولاسیون به عنوان وسیله‌ای برای کسب حمایت سیاست خارجی برای هدف‌های داخلی خود استفاده کرد. این امتیاز بیشتری بود تا برای حامیان ایرانی علما مشخص سازد که این کاهش قدرت روحانیت بهایی بوده که بایستی برای کاهش «حقوق ویژه» خارجی‌ان در کشور پرداخت می‌شده است.» (زیرینسکی، پیشین، ۱۳۸۳: ۱۳۴) با این اقدامات رضا شاه «به دعوا و دوگانگی دیرینه میان محاکم شرع و محاکم عرف با ایجاد یک نظام حقوقی - قضایی جدید و عرفی خاتمه داد. در حقیقت مقدمات این نظام حقوقی جدید در دوره مشروطه، با قانون اساسی و متمم آن فراهم شد، ولی وی پس از به رسیدن به سلطنت، به تدریج در رویارویی مستقیم با دین و روحانیت، درصدد تضعیف و محدود نمودن نفوذ، اقتدار، حوزه فعالیت و اختیارات علما در امر قضاوت، معاملات، عقد و ازدواج برآمد.» (دیگار، هورکاد و ریشار، ۱۳۷۸: ۱۰۰) این وضعیت تا جایی پیش رفت که ۹۰ درصد روحانیون مشاغل قضایی اجتماعی خود را از دست دادند.

۲) سیاست‌های آتاتورک در زمینه حقوقی

در ترکیه با اعلام جمهوری در اکتبر ۱۹۲۳، «دولت نوین ترکیه با جهان بینی جدیدی آغاز به کار کرد و با خطمشی جدایی دین از دولت را سرلوحه اقدامات خود قرار داد. چنانکه بیان شد، در سال ۱۹۲۴، خلافت را برچید، وزارت امور شرعیه و اوقاف را منحل کرد، مدارس مذهبی را تعطیل نمود و دادگاه‌های شرعی را غیر قانونی اعلام کرد و مقرر داشت اعمال قانون تنها از طریق دادگستری صورت گیرد. به این ترتیب مقرراتی که قرن‌ها به وسیله نهادهای مذهبی، تنظیم و تنفیذ شده بود، یکباره باطل و غیرقانونی اعلام گردید و مردم ملزم به رعایت مقررات عرفی شدند، تا اندک‌اندک از هویت اسلامی خود دور شوند، بدین‌سان اقدامات حقوقی آتاتورک شکل گرفت و یکی از زیربنایی‌ترین اقدامات عرفی وی پی‌ریزی شد.» (Kabacali, 2004: 58-89) آنچه آتاتورک در زمینه حقوقی انجام می‌داد، بر این اساس بود که در این دوره به واسطه دیگر اقدامات وی، «جنبه ظاهری ملت ترک، تغییر یافته بود و آنچه باقی مانده بود، دگرگونی زندگی خانوادگی و روش زیستن آنها بود تا با رویه مشترک ملل اروپایی تطبیق یابند و به این

منظور، تجدد سازمانی ریشه‌دار و قاطع در تمامی نظام حقوقی کشور ضرورت داشت. البته اقدامات قرن نوزدهم در دوره برپایی مشروطیت، قبلاً قسمت‌های عمده‌ای از حقوق را از تسلط شریعت و قلمرو حقوقی شارحین آن خارج کرده بود و مصطفی کمال، در ۸ آوریل ۱۹۲۴ قدم را فراتر نهاده و دادگاه‌های شرعی مستقل احوال شخصیه را منحل کرده بود. در تمام دوره‌های اقداماتی گذشته، صلاحیت انحصاری حقوقدانان شرع در امور خانوادگی و احوال شخصی دست نخورده باقی مانده بود و آتاتورک مصمم بود تا به این وضع خاتمه دهد. وزیر عدلیه، سید، در اوایل سال ۱۹۲۴ پیشنهاد کرد تا قانون لیبرال خانواده برقرار شود. اما کمال با این قانون که تفسیر آزادانه‌ای از شریعت بود موافق نبود، بنابراین در سپتامبر ۱۹۲۴، کمیسیونی مشغول انجام وظیفه تطبیق قانون مدنی سوئیس با ضروریات ترکیه شد و در ۴ اکتبر این قانون با تصویب مجلس اجرایی شد. احوال شخصیه بر اساس شرع توسط مجلس لغو شد و به جای آن قانون مدنی جدید ترکیه اعتبار یافت. متعاقباً قانون تعدد زوجات، طلاق یکجانبه منحل شد و جای آن را ازدواج و طلاق، با حقوق مساوی برای طرفین، گرفت. تکان دهنده‌تر از همه، امکان قانونی ازدواج زنی مسلمان با مردی غیرمسلمان و همچنین این حق قانونی بود که کلیه افراد بالغ می‌توانستند مطابق میل خود مذهبشان را تغییر دهند. به این ترتیب، علماء از آخرین سنگر قدرت و نفوذ خود رانده شدند. (لوئیس، پیشین: ۳۸۴-۳۸۰) حتی «در سال ۱۹۲۸، خط لاتین به جای خط عربی، خط رسمی کشور اعلام شد. این اصلاح خط برای نسل‌های تازه‌ای که از آن پس با خط لاتین آموزش می‌دیدند، دسترسی به مجموعه وسیع ادبیات سنتی را امکان‌ناپذیر کرده، آموزش زبان‌های اروپایی را تشویق نموده و مساله سوادآموزی را آسان ساخت.» (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ۵۰۶)

در مقام مقایسه، در زمینه حقوقی و قضایی، اقدامات صورت گرفته در دو کشور، در برخی از زمینه‌ها منجر به این شد که مقاومت‌هایی در برابر این اقدامات صورت پذیرد، البته این مسأله در ایران نسبت به ترکیه، نمود پررنگ‌تری داشت.

ث. سیاست‌های رضا شاه و آتاتورک در زمینه آموزش و پرورش

(۱) سیاست‌های رضا شاه در زمینه آموزش و پرورش

نگرش رضا شاه در مورد ایجاد ایرانی نوین، تغییر در آموزش و پرورش را یکی از اهداف او نمود.

«نخستین نمونه برنامه تغییرات در این زمینه تأسیس مدرسه‌ای در ۱۳۰۱ برای آموزش کارکنان وزارت دادگستری و نیز تأسیس دانشکده افسری بود که در آن تجهیزات آموزشی تیپ قزاق با مدرسه نظام قدیمی قاجار در هم ادغام شد. بسیاری از اشخاص سرشناس که دریافتی بودند هیچ بنای استوار آموزشی بدون شالوده نیرومند آموزش پایه نمی‌تواند ساخته شود، اصرار داشتند که توجه اصلی به آموزش سطح ابتدایی معطوف شود. این اندیشه در بعضی از اقدامات اولیه آموزشی رژیم جدید از جمله طرح برنامه‌ای برای دوره شش ساله تحصیلی ابتدایی بازتاب یافت. ... در ۱۳۰۷ وزارت آموزش و پرورش شروع به چاپ کتابهای درسی کرد که به طور رایگان در اختیار دانش آموزان نیازمند و تهیدست گذاشته می‌شد. ... در ۱۳۱۴ لباس هم‌شکل برای دانش آموزان دوره ابتدایی در نظر گرفته شد که مدارس مختلط را نیز در بر می‌گرفت. (بنایی، ۱۹۶۱: ۱۰۸) با آنکه رژیم اعلام کرده بود هدف اصلی اش آموزش دوره پایه یا ابتدایی است، «اما نخبگان کشور علاقه زیادی به آموزش متوسطه نشان می‌دادند، ... تأکید بر آموزش عالی به سرعت به توسعه مدارس متوسطه انجامید. اولین نتیجه این کار تأسیس تعدادی مدارس حرفه‌ای وابسته به وزارتخانه‌های مختلف بود. ... با توجه به آموزش ناکافی معلمان، در ۱۳۰۹ دولت شروع به اقداماتی برای بالا بردن سطح آموزش معلمان کرد. مهمترین گام در این زمینه در سال ۱۳۱۳ برداشته شد و برای تقویت کیفیت آموزش معلمان دوره ابتدایی، لایحه تربیت معلم به تصویب رسید. در ۱۳۱۹ جمعاً ۵۰۶ دانشجو از مراکز تربیت معلم فارغ التحصیل شده بودند. ... در این دوره بیشتر مدارس جدید در نواحی شهری تأسیس شدند و مناطق روستایی محروم ماندند، چرا که ملاکان در برابر ورود مدارس جدید به روستاها، مقاومت می‌کردند.» (صدیق، ۱۳۳۸: ۳۵۹-۳۵۷)

دولت افزون بر اقداماتی که برای افزایش سطح آموزش ابتدایی انجام داد، «در اواخر دهه ۱۳۱۰ به مبارزه با بیسوادی در بزرگسالان پرداخت، در ۱۳۱۶ وزارت آموزش و پرورش موظف شد در سراسر کشور در کنار مدارس ابتدایی کلاس‌های شبانه تأسیس کند و در آنها به بزرگسالان بی‌سواد میان سنین ۱۸ تا ۴۰ سالگی خواندن، نوشتن و ریاضیات بیاموزد. ... برنامه رضاشاه از لحاظ توجه به تحصیل زنان نیز بیش از هر چیز دیگر «متجددانه» بود. رژیم رضاشاه بی‌اعتنا به مقاومت رو به‌رو در مخالفت با تحصیل زنان، بهبود شایان توجهی در امکانات تحصیلی برای زنان ایجاد کرد. ... کوشش‌های انجام شده برای بهبود وضع آموزش زنان، به افزایش بی‌سابقه دختران در مدارس ملی انجامید. ... در ۱۳۱۴

مدارس مختلط در تهران و شهرستان‌ها گشوده شدند. ... در ۱۳۱۵ «شورای عالی فرهنگ» [آموزش و پرورش] این پیشنهاد را تصویب کرد که دخترانی که یازده سال تحصیل ابتدایی و متوسطه را تمام کرده اند بتوانند وارد کلاس م دانش‌سرای مقدماتی شوند تا بتوانند برای تحصیل در مقاطع بالاتر آمادگی پیدا کنند. ... همچنین به زنان اجازه داده شد در دانشگاه تهران ثبت نام کنند.» (حکمت، ۱۳۵۵: ۱۰۳-۱۰۱)

اما آنچه باید به آن اشاره کرد این است که «سیاست آموزشی رضاشاه به راستی نوعی «انقلاب از بالا» بود، و ویژگی مدرن بودن آن، از محاسبه نیازهای منابع انسانی اقتصادی ایران پیروی نمی‌کرد، بلکه تابع اولویت‌های سیاسی بود به بیان دیگر ... پیامدهای سیاستی که آرمانش وحدت ملی و ساختن کشوری نیرومند بود برای آموزش و پرورش اهمیت داشت و بسیار فراتر از ایجاد مدارس نظام بود. در نخستین دهه حکومت رضاشاه بیشتر کارهایی که برای بهبود اوضاع اجتماعی انجام گرفت در زمینه متمرکزسازی و استاندارد کردن نظام موجود بود. ... در ۱۳۰۵، تسلط دولت افزایش بیشتری یافت و بازتاب آن، تصویب قانونی بود که وزارت آموزش و پرورش را مکلف می‌ساخت تا امکان آموزش و تحصیل برای تمامی ملت را فراهم سازد. ... در سراسر دوره رضاشاه بزرگ‌ترین مانع اجرای مؤثر سیاست‌های آموزشی، تعدد و تداخل مراکز تصمیم‌گیری و نظارتی بود. ... میل به تسلط و نظارت بر همه چیز شالوده‌سبیری از اقدامات رضاشاه را تشکیل می‌داد و این نکته از سیاست‌های دهه ۱۳۱۰ او برای گسترش دادن امکانات آموزشی به فراتر از آن چه نظام مرسوم مدرسه‌ای اجازه می‌داد آشکارا پیداست، زیرا در ۱۳۰۸ رضا شاه تصمیم گرفت به کودکان انبوه عشایر گوناگون ایران آموزش دهد و آنان را با سواد کند.» (کرونین، پیشین: ۱۹۸-۱۹۶) در واقع می‌توان دریافت، آموزش و پرورش نوین ایران عملاً از هیچ شروع کرد و در این دوره گام‌های بلندی برداشت. اما روی هم رفته هنگام کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت فقط یک درصد جمعیت ایران در دوره ابتدایی درس می‌خواندند. در سراسر این دوره هیچ گامی برای اجباری کردن آموزش دوره ابتدایی برداشته نشد. نظام آموزشی ایجاد شده، شدیداً تمرکزگرا و نخبه سالار بود، اقدامات آموزشی از نواحی شهری چندان فراتر نرفت. «به آموزش ابتدایی نیز توجه کافی نشد ... و منابع را به هدر داد. چرا که در یک تناقض عمده، بلند پروازی‌های آموزشی رضاشاه فرآورده فرمانروایی بود که از بُن به کنجکاوای روشنفکرانه و جو انتقادی سوءظن داشت و در نهایت، پرورش دیوان سالاران مطیع و چشم بسته، مهندسان سر به راه و کارشناسان نظامی رام و آرام، هدف بنیادی

اقدامات انجام گرفته برای بهبود و توسعه نظام آموزشی بود. ... با این همه، با توجه به نیروهای سنتی و محدودیت‌های موجود در ایران، انجام دادن این اقدامات کاری بس دشوار بوده است و این اقدامات در دوره بیست ساله خود یعنی از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰، با همه کاستی‌های خود، سرشتی بنیادی داشت. ... اقدامات آموزشی رضاشاه از بنیاد تا گذشته قطع رابطه کرد و در واقع این دوره نوید دهنده آغاز ورود ایران به «جهان نوین» بود. سیاست آموزشی بالقوه دگرگون ساز رضاشاه، به شیوه‌های گوناگون در خدمت اولویت‌های اصلی فرمانروا، یعنی تجدد، تمرکز و ملی‌گرایی بود. ... هر جا تهدید بروز تضادها ظاهر می‌شد، تجدد غلبه می‌کرد و ملی‌گرایی هرگز نتوانست جلوی مدرن‌سازی و تجدد را بگیرد. رضاشاه معمولاً در انتخاب بین ملی‌گرایی و تجدد همیشه تجدد را انتخاب می‌کرد.» (همان: ۲۱۳-۲۱۰)

۲) سیاست‌های آتاتورک در زمینه آموزش و پرورش

تا آغاز قرن نوزدهم در عثمانی آموزش در اختیار نهاد دین بود. در این دوره دولت عثمانی دارای سیاست کلی تعلیماتی نبود و مکتب‌خانه‌ها یگانه وسیله آموزش بود. اما در اوایل این قرن، آگاهی مردم از آموزش یه شیوه مدرن بیشتر شد و «دولت عثمانی چاره را در آن دید که به موازات مکتب‌خانه‌ها، برای پاسخگویی به احتیاجات، آموزشگاه‌هایی دایر نماید. این جنبش در دوران اقداماتی که در تاریخ اجتماعی ترکیه «دوران تنظیمات» نام دارد، شدت یافت و تعلیمات مدرن را به وجود آورد. اما در این آموزشگاه‌ها هم، دروس مذهبی و تعلیم زبان‌های عربی و فارسی در صدر برنامه‌ها جای داشت و از این رهگذر رابطه‌ای استوار با گذشته حفظ می‌شد. جز این دو گونه آموزشگاه-دینی و دولتی- نوع سومی هم وجود داشت مدارس اقلیت و خارجی‌ان که زبان‌های اروپایی را آموزش می‌دادند و منبع نفوذ فرهنگی و مذهبی غرب به شمار می‌رفتند. اوضاع چنین بود تا جنگ استقلال فرا رسید. هدف مبارزه‌های این دوران تأمین وحدت ملی بود و جدا کردن دین از سیاست در ترکیه جمهوری، جایی برای طرز آموزش و پرورش عثمانی باقی نمی‌گذارد. ... آتاتورک معتقد بود که پایه‌ای استقلال و تمدن و رفاه کشور، فرهنگ و آموزش است. از این رو، کار تغییر در آموزش و پرورش را آغاز نمود و بر این اساس، کنگره آموزشی آنکارا افتتاح گردید. ... پس از جنگ، آتاتورک به پرسش «اکنون که کشور را رهایی بخشیدید، چه خواهید کرد؟» جواب داد: «مهمترین آرزوی من وزیر آموزش و پرورش شدن و بالا بردن سطح فرهنگ ملی است» بر این پایه بود که مصطفی کمال، در هر کجا که بود توجه فراوانی به فرهنگ و آموزش

داشت.» (ایگدمیر و دیگران، ۱۳۴۸: ۱۴۳-۱۴۱)

آموزش اجباری که از زمان محمود دوم پادشاه عثمانی بر روی کاغذ آمده بود تنها در دسترس بخشی از شهرنشینان بود و «کسی پروای دهقانان را نداشت. آتاتورک در نطقی در ۱۹۲۲، چنین گفت: «روستایی صاحب این آب و خاک است و عنصر اساسی سازمان اجتماعی ما، تا امروز او را در تاریکی نگه داشته‌اند. کوشش‌های ما در آموزش و پرورش پیش از همه باید متوجه از میان بردن نادانی او گردد.» آتاتورک می‌دانست که با باز کردن چند مدرسه و از نو نوشتن برنامه مواد تحصیلی کاری مهم صورت نخواهد پذیرفت. از دید وی سرنوشت ترکیه در دست افرادی بود که در قالب جدید فرهنگ ملی می‌بایست شکل می‌گرفتند و جز علم و منطق می‌بایست اخلاق اجتماعی و بینش سیاسی نیز می‌یافتند و این کار با وجود نظام‌های آموزشی مختلف امکان نداشت. از این روی می‌بایست مکتب‌خانه‌ها و مجالس درس روحانیون را برچینند که تا آموزش در زیر نظر وزارتخانه واحدی، اداره شود بنابراین در همان روز که مجلس خلافت را ملغی ساخت، به وحدت نظام آموزشی نیز رای داد. با آنکه آتاتورک به قانون آموزش اهمیت فراوانی می‌داد، لکن می‌دانست که به محض تصویب قانون مسائل به خودی خود حل نخواهد شد. او در گام بعدی «آموزشگاه پیشنهادی و عاظ را تعطیل کرد که پس از تعطیل شدن مکتب‌خانه‌ها تأسیس یافته بود. پس از جدا شدن مذهب از آموزش، به مدارس اقلیت و میسیون‌ها هم خبر داده شد که آنان نیز باید چون مسلمانان دست از تبلیغ دینی بردارند، تعالیم مذهبی را از برنامه دروس حذف کنند و همه نشانه‌های مذهبی را از مدارس جمع‌آوری کنند.» (همان: ۱۴۷-۱۴۴) این اقدامات از ویژگی‌های نظام سیاسی عرفی و ملی جدید ترکیه بود که در نظر جز اعتلای ملت ترک به هیچ چیز دیگر نمی‌اندیشید. پس «بر شمار مدارس افزوده شد. آموزشگاه‌های فنی تکمیل گردید و نیز مؤسسات ویژه آموزش دختران و آموزشگاه‌های فنی شبانه تأسیس شد و مدارس متوسطه به صورت مختلط درآمد. در ۱۹۳۳ دانشگاه قدیمی استانبول از نو سازمان یافت و «اونیورسیتته» نام گرفت. در آنکارا نیز دانشکده زبان، تاریخ و جغرافیا و مدرسه عالی حقوق تأسیس شد و این پایه دانشگاه آینده آنکارا گردید. در نطقی که در ۱۹۳۷ ایراد کرد، آتاتورک از نیاز به تأسیس دانشگاه در ایالات شرقی سخن گفت. بدین گونه آتاتورک پایه گذار آموزش نوین ترکیه گردید.» (همان: ۱۴۸) آموزش و پرورش نوین آتاتورک هم زمینه را برای شکوفایی مردان و زنان در کنار هم فراهم آورد.

در مقام مقایسه، می‌توان بیان داشت، اقدامات هر دو نفر یعنی رضا شاه در ایران و آتاتورک در ترکیه در زمینه آموزش و پرورش، شباهت‌های زیادی به هم داشته است. البته رضا شاه همه آموزشگاه‌های مذهبی را تعطیل نکرد و رشد حوزه علمیه قم را متوقف ننمود. اما آتاتورک تمامی مدارس دینی را، حتی آنهایی که به تربیت روحانیون می‌پرداختند، تعطیل نمود. اقدامات رضا شاه در زمینه آموزش و پرورش به اندازه آتاتورک گسترده نبود و در بسیار از موارد از تئوری به عمل درنیامد.

ج. سیاست‌های رضا شاه و آتاتورک در زمینه پوشش

۱) سیاست‌های رضا شاه در زمینه پوشش

یک دیگر از اقداماتی که جامعه و فرهنگ ایران را در دوره رضا شاه تحت تاثیر قرار داد؛ سیاست هم‌شکل کردن پوشش بود. «در ششم دی ماه ۱۳۰۷/۱۹۲۸ «قانون متحد الشكل» نمودن البسه اتباع ایران در داخل کشور به تصویب مجلس هفتم رسید. این قانون شامل چهارده ماده بود. طبق ماده اول این قانون کلیه اتباع ذکور ایران مکلف به پوشیدن لباس متحدالشکل بودند. ماده دوم قانون مذکور پیرامون استثنا شدگان از این قانون بود که شامل این افراد می‌شد: الف) مجتهدین مجاز از مراجع تقلید، ب) مراجع امور شرعیه دهات و قصبات پس از امتحان، پ) مفتیان اهل سنت دارای مجوز از دو مفتی سنی، ت) پیشنمازان دارای محراب، ث) محدثینی که از دو مجتهد اجازه روایت داشته باشند، ج) طلاب فقه و اصول که از عهده امتحان برآیند، چ) مدرسین فقه و اصول، ح) روحانیون اقلیت‌های مذهبی. مرحله اول تغییر لباس مردم ایران که از ابتدای سال ۱۳۰۸/۱۹۲۹ اجرا شد تا سال ۱۳۰۹/۱۹۳۰ نسبتاً عملی گردید و تا این سال واکنش‌های مخالف در میان روحانیون، عشایر و سایر اقشار مردم چه با خشونت و چه از طریق تبلیغات کنترل می‌شد.» (امینی، پیشین: ۲۱۲) به دنبال اقداماتی در جهت دگرگونی در پوشش و لباس، رضاشاه دستور کشف حجاب را نیز صادر کرد که این عمل، واکنش‌های مخالفی را دربر داشت. در حقیقت «سیاست کشف حجاب رضا شاه، بیزاری اکثریت مردم را برانگیخت و در عدم محبوبیت او سهم بزرگی داشت. خشونت‌هایی که با آن کشف حجاب بر زنان نافرمان تحمیل شد بیشتر به روش‌های بلشویک‌ها در آسیای میانه شباهت داشت تا به روش آتاتورک در ترکیه، که اصل این سیاست در ایران از آن برداشت شده بود. یکی از جنبه‌های مهم سیاست حجاب رضا شاه این بود که

او میان «حجاب» و «پرده» تمایزی قایل نشد. توجیه کشف حجاب اجباری این بود که می‌خواهند زنان را به مسیر اصلی تحولات اجتماعی وارد کنند. این گفته رضا شاه در سخنرانی ۱۷ دی ۱۳۱۴ که تاکنون زنان ایرانی «خارج از جامعه» بودند، آشکارا مغایر با تجربه روزانه میلیون‌ها زن روستایی و عشایری ایران و حتی زنان شهری بود. کوشش برای تأسیس دبستان‌های مختلط (پسر و دختر) این واقعیت را نادیده می‌گرفت که بعضی از «مکتبخانه‌های» سنتی را زنان اداره می‌کردند و در آنها دختران نزدیک به سن بلوغ در کنار پسران درس می‌خواندند. این فکر که مشارکت زنان در فعالیت‌های اجتماعی با آزادی دادن انتخاب لباس به ایشان گسترده‌تر خواهد شد هرگز به ذهن بسیاری از تجدد طلبان خطور نکرده بود و تنها از ترکیه برداشت شده بود. در برخی موارد برنامه شاه برای مشارکت دادن زنان در فعالیت‌های اجتماعی از طریق بی‌حجابی حتی گاه نتیجه وارونه داد و پیامدهای غیرمنتظره‌ای به بار آورد که با نتایج معکوس فاصله چندانی نداشت. بسیاری از زنان در برابر آزارهای پلیس ترجیح دادند در خانه بمانند و پس از آن که دختران مجبور شدند بی‌حجاب به مدرسه بروند، رسم قدیمی مکتبخانه‌های سنتی که دختران و پسران را کنار هم درس می‌خواندند، برافتاد. گرچه فرصت‌های تحصیلی و آموزشی برای زنان افزایش و بهبود یافت، اما همین عمل باعث شد بسیاری از دختران خانواده‌های سنتی از تحصیل محروم شوند. تلاش‌های رضاشاه برای متحدالشکل کردن لباس‌های زنان و مردان به شیوه غربی با آن که به قصد ایجاد وحدت ملی از طریق حذف تمایزات طبقاتی و منطقه‌ای انجام گرفت، در واقع شکاف عمیق دیگری در جامعه ایران پدید آورد، یعنی میان غرب‌گرایانی که از این سیاست استقبال کردند و بقیه جامعه که از دخالت دولت در زندگی خصوصی خود بیزار بودند. (شهبازی، ۱۳۸۳: ۳۰۶-۳۰۵) این شکاف‌ها بین ملت و دولت منجر به این شد که با «کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت در ۱۳۲۰ و آزادی‌های سیاسی-اجتماعی که در پی آن فرا رسید، درست همانند عرصه‌های دیگر، به اجبارهای پوشاکی نیز پایان داده شود و بسیاری از ایرانیان به ویژه زنان، به طور خودانگیخته به لباس‌های سنتی خود بازگردند.» (حائری، ۱۳۷۲: ۳۴)

۲) سیاست‌های آتاتورک در زمینه پوشش

نخست این آتاتورک بود که اقدامات در زمینه پوشش و غربی کردن آن را دنبال کرد، آنچنان که تأثیر اقدامات آتاتورک به اندازه‌ای بود که رضاشاه از این همه تغییر شگفت زده شده بود. «آتاتورک قصد

داشت علامت ظاهری که مردم ترکیه را از بیگانگان متمایز می‌ساخت و امتیازات اجتماعی و مذهبی افراد را مشخص می‌ساخت از میان بردارد. برای این منظور نخست به سراغ سرپوش مردان «فینه» رفت. وی به شهرهای مختلف از جمله شهر مذهبی «کاستامونو» مسافرت کرد و با کلاه لبه‌دار یا بدون کلاه به سخنرانی پرداخت. وی در سخنرانی‌های خود بر این نکته تأکید می‌کرد که فینه سرپوشی اسلامی یا ترکی نیست، از یونانیان اقتباس شده است و هیچ ارتباطی با مذهب ندارد. لذا از مردم می‌خواست کلاه‌های لبه‌دار برسر بگذارند. به هر حال در نوامبر ۱۹۲۵ استفاده از فینه و سایر کلاه‌های بی‌لبه ممنوع گردید و در مقابل پوشیدن لباس‌های اروپایی، کت و شلوار با کلاه پاشو، مورد تشویق و تمجید قرار گرفت. در ژوئن ۱۹۳۵ روحانیون نیز وادار به قبول شرایط جدید شدند و پوشیدن هر نوع لباس مذهبی خارج از مسجد و کلیسا ممنوع گردید. مساله تغییر لباس، تنها منحصر به مردان نبود و برای نخستین بار در یک کشور اسلامی، بانوان مکلف به کشف حجاب شدند و به دستور دولت استفاده از هر نوع نقاب، روبند و... ممنوع گردید. اما تصویب‌نامه دولت در مورد منع حجاب هرگز به مجلس نرفت و مستقیماً اعمال شد، چرا که مجریان آن، از مخالفت نمایندگان و ناکام ماندن طرح بیمناک بودند. آتاتورک در این مورد نیز جانب احتیاط را رعایت کرد و همچون رفرم‌های پیشین، نخست زمینه‌های روانی و اجتماعی آن را فراهم ساخت و سپس با قاطعیت، آن را به مرحله اجرا درآورد.»

(Mehmat, 2005: 71-72)

در مقام مقایسه، با توجه به اقدامات صورت گرفته از جانب رضاشاه و آتاتورک می‌توان دریافت که «مقررات تغییر پوشش در ترکیه و ایران در فاصله دو جنگ جهانی، نمونه بارز تجدد آمرانه است. هم آتاتورک و هم رضاشاه می‌خواستند ملت‌هایشان به «قافله تمدن» بپیوندند و برای این منظور می‌بایست «انسان نوینی» آفریده می‌شد، کسی که روش‌های ترکیه عثمانی و ایران قاجار را پشت سر بگذارد و با فرهنگ مسلط غرب سازگار شود. اما از آنجا که برای این «انسان نوین»، فرصت ظهور تدریجی، بدان گونه که در غرب رخ داد، وجود نداشت، تصمیم به شتاب‌بخشی به تغییر اجتماعی از طریق اقدام قاطعانه دولت گرفته شد. آنچه نباید فراموش کرد، این است که در هر دو کشور این سیاست‌ها با تأیید بخش‌های معین و کوچکی از جامعه روبه‌رو شد، اما با توجه به نزدیکی بیشتر ترکیه به اروپا و تعامل بیشترش با آن، هواداران بومی تغییر در ترکیه بیشتر از ایران بودند.» (شهابی، ۱۳۸۵:

چ. سیاست‌های رضا شاه و آتاتورک در زمینه اسکان عشایر

(۱) سیاست‌های رضا شاه در زمینه اسکان عشایر

منظور از «تخته قاپو» کردن عشایر به طور خلاصه این بود که «چادرنشینان ایرانی را از فراز و نشیب دره‌ها به شهرها و روستاها گسیل دارند، شهرنشینی را به آنها بیاموزند، همزمان با آن، گروهی از ایشان را به روستاها روانه و به کار کشاورزی مشغول گردانند، درهای مدارس را به روی فرزندان آنها بگشایند و از مردان تفنگ به دست و کوه‌نشین، جوانانی پدید آورند که ... برای نیروی نظامی دولت، مزاحمتی فراهم نیاورند.» (قاضی، ۱۳۷۳: ۱۷۴-۱۷۳) در نیمه دوم سده نوزدهم که مسأله چگونگی و وسایل و روش های نوسازی و پیشرفت ایران به نحوی گسترده در میان افراد تحصیل کرده و نخبگان اصلاح طلب مورد بحث قرار می‌گرفت، «مسأله عشایر» در این بحث‌ها یکی از موضوع های محوری و اساسی بود. آثار مخرب و تأثیرات «آشوب‌زای» زندگی عشایری با جمعیت انبوه آنان که سراسر کشور را در جستجوی مرتع زیر پا می‌گذاشتند و باعث بی‌نظمی می‌شدند، در این مباحثات به عنوان مهم‌ترین علت تباهی ایران ذکر می‌شد. بنابراین برای درمان این امر، تاریخی چاره‌ای جز این نمی‌دیدند که ایلات و عشایر را اسکان دهند و یکجانشین سازند و به یکجانشینی و زندگی کشاورزی تن در دهند.» (نظام مافی، ۱۳۶۱: ۱۶۱ و ۱۵۹) به این واسطه بود که رضا شاه «بر آن شد تا قدرت سران ایلات، عشایر، خوانین و سرداران محلی را در هم بریزد و بنیاد ایل نشینی را واژگون گرداند، چرا که وجود ایشان که همه مسلح بودند، با سیاست‌های تشکیل «ارتش نوین» و «تمرکز قدرت»، سازگاری نداشت.» (قاضی، پیشین: ۱۶۳) از نظر ملی‌گرایان ایرانی در دوره بعد از جنگ جهانی اول، استقرار قدرت حکومت مرکزی در سراسر کشور بیشترین اهمیت را داشت. «با اندیشه‌ای این چنین، رضاشاه در قدم اول ایلات و عشایر یاغی را در هم کوبید. آشوب ترکمن‌ها را خاموش کرد، و سپس کردستان، لرستان و خوزستان را از سرکشان و قداره‌بندان خالی ساخت.» (همان: ۱۶۹) در واقع «اقدامات رضاشاه در مورد ایلات و عشایر ایران، قطع نظر از ناروایی‌های حاصل از اعمال زور برای تغییر زندگی طبیعی قبایل، با توجه به اینکه حفظ تمامیت ارضی، ایجاد امنیت و توسعه قدرت دولت مرکزی، امری اجتناب ناپذیر و

ضروری بود و وظیفه حراست از مرزها نیز به عهده ارتش جدید گذاشته شده بود، باید سنجیده شود. بدیهی است دولتی که به یکپارچگی ملی و همانندسازی جمعیت در مقابل قوانین و مقررات می‌اندیشد، نمی‌تواند شاهد باشد که بخشی از جمعیت کشور با ادامه شیوه زندگی قبلی، از پذیرش نظم جدید شانه خالی کند، پس بسط هویت ملی جدید، مستلزم تبعیت همه نیروها از ضوابط و مقررات بود. القاء این اندیشه که هر فرد ساکن در ایران یک شهروند تلقی می‌شود و حقوق و وظایفی در مقابل دولت دارد، مستلزم این بود که زمینه‌هایی که امکان وابستگی قومی و عشیره‌ای را تداوم می‌بخشیدند، از بین برود. «خلیلی خو، ۱۳۷۳: ۱۵۲) البته اسکان عشایر یا به عبارتی تخت قاپو کردن آنها یکباره صورت نگرفت بلکه «تحولات مربوط به عشایر ایران در دوره پادشاهی رضاشاه را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد. مرحله نخست در دهه ۱۳۰۰ است که بیشتر ماهیت نظامی و سیاسی داشته، حال آنکه مرحله دوم، یعنی دهه ۱۳۱۰ کم و بیش دارای جنبه اجتماعی و اقتصادی بوده است.» (بیات، ۱۳۸۳: ۳۱۸) البته دهه ۱۳۱۰ که در آن سیاست تخت قاپو کردن اجباری عشایر انجام شد، به عنوان شکستی سخت برای رضا شاه به شمار می‌رود. چرا که نتیجه این کار، کاهش شدید و فاجعه بار دام‌ها و فرآورده‌های دامی در شهرهای کوچک و بزرگ بود. به زودی با آشکار شدن فاجعه بار این کار بر اقتصاد ملی، سیاست تغییر کرد و عشایر اسکان یافته اجازه یافتند گله‌های خود را به چوپانانی بسپارند که در موقع لزوم برای کوچ به چراگاه‌های فصلی مجوز داشتند.» (تاپر، ۱۳۸۳: ۳۳۶-۳۳۵)

۲) سیاست‌های آتاتورک در زمینه اسکان عشایر

آنچه در مورد آتاتورک مسلم است این است که آتاتورک سیاست تخت قاپو کردن را به اجرا نگذارد، زیرا در آن قسمت‌هایی از سرزمین عثمانی که ترکیه نوین را تشکیل می‌داد، عشایر کوچنده یا وجود نداشتند و یا جمعیت آنان چنان محدود بود که خطری برای دولت جمهوری ملی‌گرای عرفی ترکیه ایجاد نمی‌کردند. شهرنشینی گسترده در غرب کشور به ویژه در استانبول که از دیرباز پایتخت عثمانی بود، امری جا افتاده در عرصه اجتماعی به شمار می‌آمد و در شرق نیز که کردها حضور داشتند، اقتصاد به صورت کشاورزی- معیشتی بود که خود نیازمند یکجانشینی در روستاها بود. در نتیجه همان‌طور که اشاره شد به دلیل نبود عشایر چنان که در ایران وجود داشتند، این سیاست به طور کلی انجام نشد و اصولاً نیازی به انجام آن نیز نبود.

نتیجه‌گیری

بعد از مقایسه مورد به مورد سیاست‌های توسعه‌ای - اصلاحی رضاشاه و آتاتورک در بخش‌های پیشین و مرور دوباره فرضیه مقاله که در آن آمده بود «با توجه به شتاب کمتر آتاتورک نسبت به رضا شاه در اجرای سیاست‌های توسعه‌ای اجتماعی و فرهنگی، در ترکیه این سیاست‌ها، شکل نهادینه‌تری نسبت به ایران، پیدا کرد»، می‌توان بیان داشت که نحوه عملکرد این دو در انجام اقدامات در جهت عرفی‌گرایی در زمینه‌های مختلف منجر به این شد که در یک کشور این اقدامات به اندازه کشور دیگر نهادمند نشود. با این وجود، رضاشاه از بسیاری جهات همانند معاصر خود، آتاتورک بود. «هر دو بر آن بودند که جوامع چند گروهی سنتی خود را به صورت ملت - دولت‌های مدرن درآورند. هر دو نوسازی را با غربی کردن، گذشته را با بی‌کفایتی اداری، هرج و مرج قبیله‌ای، اقتدار روحانیت و ناهمگنی اجتماعی، و آینده را با همسانی فرهنگی، سازگاری سیاسی، و همگنی قومی ملازم می‌دانستند. هر دو امیدوار بودند تا کشورهایی قوی فارغ از نفوذ بیگانگان به وجود آورند. هر دو تلاش داشتند تا زنان را از خانه‌هایشان به زندگی اجتماعی سوق دهند و می‌کوشیدند کشورهايشان را به‌ویژه در بخش‌های شهری، با تأمین درآمد از منابع داخلی، به خصوص از توده روستایی، توسعه دهند. هر دو اساساً به کمک ارتش به قدرت رسیدند و اعتقاد داشتند که اقدامات اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی بدون استناد سیاسی ممکن نیست.» (آبراهامیان، پیشین: ۱۳۶) آتاتورک با مطرح نمودن مسائل به صورت جداگانه و آرام آرام، مخالفت با اقدامات خود را به حداقل می‌رساند. او در مرحله نخست به بحث‌های عمومی درباره مسأله مورد اصلاح را به میان می‌کشد و سپس دستیارانش را و او می‌داشت که مخفیانه طرحی را برای پیاده کردن آن اقدامات آماده کنند. در مرحله بعد، آن طرح را به اطلاع رهبران بلند پایه سیاسی و جامعه رسانده شده و پشتیبانی آنها را جلب می‌کرد و در مناسب‌ترین زمان، نیاز به آن اصلاح را در حزب و مجمع ملی مطرح می‌ساخت و درخواست فوری تصویب آن را می‌نمود. شیوه کشور داری رضاشاه علی‌رغم ادعاهای ایدئولوژیکی متکبرانه، تا اندازه زیادی بر واقع بینی و کارگزارگرایی متکی بود. او با وجود گرفتن قدرت از طبقات روحانی و مذهبی، با ایشان با مدارا رفتار کرد. او به دیدگاه غیرمذهبی در سیاست اعتقاد داشت، اما هرگز رسماً جدایی دین از دولت را اعلام نکرد، ولی با مشتی آهنین حکومت کرد و با این روش توانست کامیابانه وسایل و نیروهای تولیدی جامعه را بیش از هر زمان دیگری در تاریخ ایران نوسازی

کند و کشور را به عصر جدید وارد سازد. در هر دو کشور، در واقع حکومت‌های نظامی بودند که با قدرت و شدت مخالفان را سرکوب می‌کردند ولی شکل حکومت در ایران دیکتاتوری تر بود. نظام حکومتی در ترکیه پارلمانی بود و آتاتورک در طول زمامداری اش چهار مرتبه از سوی نمایندگان مردم به ریاست جمهوری برگزیده شد ولی نظام ایران پادشاهی بود و افتخارات مجلس هم فرمایشی بود. آتاتورک در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌هایش بیش از رضاشاه از عقل جمعی استفاده می‌کرد و بسیاری از تصمیمات در حزب صورت می‌گرفت و این مساله ای بود که باعث شد سیاست‌های توسعه‌ای آتاتورک در ترکیه در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی، بیش از سیاست‌های توسعه‌ای رضا شاه در ایران در همان زمینه‌ها نهادینه شود و با کنار رفتن فرمانروا از قدرت، آنچه به دست آمده بود، از میان نرود و این امر از آنجا ناشی می‌شد که در حالی که اقتدار مصطفی کمال سخت متکی به روشنفکران ترکیه بود، دولت رضاشاه، بدون پایگاه‌های طبقاتی، به گونه‌ای کم و بیش ناپایدار بر جامعه ایران حکومت می‌کرد.

منابع فارسی

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۸)، *ایران بین دو انقلاب*، مترجمان: کاظم فیروزمند و دیگران، تهران: نشر مرکز
- اتابکی، تورج (۱۳۸۵)، *تجدد آمرانه*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: نشر ققنوس.
- امینی، داوود (۱۳۸۲)، *چالش‌های روحانیت با رژیم رضاشاه: بررسی علل چالش‌های سنت‌گرایی با نوگرایی*، تهران: سپاس.
- اولوغ، ایگدمیر و دیگران (۱۳۴۸)، *آتاتورک*، ترجمه حمید نطقی، تهران: موسسه فرهنگی منطقه‌ای.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، *جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران*، تهران: مؤسسه نشر علوم نوین.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو، چاپ دوم.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران: دوره جمهوری اسلامی*، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ دوم.
- بهار، ملک الشعرا (۱۳۶۳)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، جلد دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بی‌نا، (۱۳۷۹)، *تهاجم به روحانیت و حوزه‌های علمیه در تاریخ معاصر*، تهران: قدر ولایت.
- پسیان، نجفقلی و خسرو معتضد (۱۳۷۸)، *از سوادکوه تا زوهانسبورگ*، تهران: نشر ثالث، چاپ دوم.
- تیاسن، آمار کو (۱۳۸۵)، *توسعه به مثابه آزادی*، ترجمه وحید محمودی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- حیدرزاده نایینی، محمدرضا (۱۳۸۰)، *تعامل دین و دولت در ترکیه*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- رایسون، ریچارد (۲۵۳۶ شاهنشاهی)، *جمهوری اول ترکیه*، ترجمه ایرج امیری، تبریز: مؤسسه فرانکلین.
- زیرینسکی، مایکل (۱۳۸۳)، «الغای قرارداد کاپیتولاسیون توسط رضاشاه»، در *استفانی کرونین، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات جامی.
- صادقی، فاطمه (۱۳۸۴)، *جنسیت؛ ناسیونالیسم و تجدد در ایران: در دوره پهلوی اول*، تهران:

انتشارات قصیده سرا.

- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۹)، *سیاست‌شناسی: مبانی علم سیاست*، تهران: سمت.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۳)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه فرشته سرلک، تهران: نشر گفتار.
- کرونین، استفانی (۱۳۸۳)، *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ثابت فر، تهران: نشر جامی.
- لوئیس، برنارد (۱۳۷۲)، *ظهور ترکیه نوین*، ترجمه محسن علی سبحانی، تهران: محسن علی سبحانی.
- مهدوی، عبدالرضا (هوشنگ) (۱۳۶۹)، *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم*، جلد اول، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم.
- زرگر، علی اصغر (۱۳۷۲)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلستان در دوره رضاشاه*، ترجمه کاوه بیات، تهران: انتشارات پروین و انتشارات معین.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علم.
- تاپر، ریچارد (۱۳۸۳)، «نمونه ایل شاهسون»، در استفانی کرونین، *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات جامی.
- بنایی، امین (۱۹۶۱)، *مردن سازی ایران ۱۹۴۱-۱۹۳۱*، کالیفرنیا: پلاتو آلتو.
- حکمت، علی اصغر (۱۳۵۵)، *سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی*، تهران.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۷۲)، *آنچه گذشت: نقشی از نیم قرن تکاپو*، تهران: معین.
- قاضی (شکیب)، نعمت الله (۱۳۷۳)، *علل سقوط رضاشاه*، تهران: انتشارات آثار.
- شهابی، هوشنگ (۱۳۸۳)، «ممنوعیت حجاب و پیامدهای آن»، در استفانی کرونین، *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات جامی.
- شهابی، هوشنگ (۱۳۸۵)، «مقررات لباس پوشیدن برای مردان در ترکیه و ایران»، در تورج اتابکی، *تجدد آمرانه*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: انتشارات ققنوس.
- نظام مافی (فرمان‌ما)، منصوره (۱۳۶۱)، *مرامنامه و نظامنامه احزاب سیاسی در ایران*، تهران.

English Source

- Banani, Amin (1961), **The Modernization of Iran**, Stanford: Stanford University Press.
- Haas, Wilhelm, (1946), **Iran**, New York: Columbia University Press.
- Mehmet, Ozay (1990), **Islamic Identity and Development; Study of Islamic Periphery**, London.
- Ward, Robert E. and A. Dnkewaryt (1961), **Political Modernization in Japan and Turkey**, Princeton: University Press.

Turkey Source

- Kabacali, Alpay (2004), **Cumhuriyet Tarihi**, Isanbul: Deniz Bank.
- Ozel, Mehmat (2005), **Kurtulus Cmhuriyet**, Istanbul: Ankara Ticaret Odasi.